**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011223**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که عمر بن یزید در این سند ما کیست؟ به تناسب بحث نحوۀ رفتار جامع الرواة با اسناد عمر بن یزید را دنبال می‌کردیم. یک عبارتی در جامع الرواة قبل از این که به آن عمر بن یزید بیاع السابری بحثش را ادامه بدهیم یک عبارتی بود من مانده بودم که عبارت مراد چی است، توضیح ندادم بعد یک قدری مراجعه کردم فهمیدم مراد چی است و یک تحریفی اینجا رخ داده منشأ گیر شده. اوّلین کسی را که به نام عمر بن یزید ایشان معرفی می‌کند عمر بن یزید بصری است، در جامع الرواة. می‌گوید عمر بن یزید البصری، بعد ذیلش می‌گوید یونس بن یعقوب عنه عن ابی عبد الله علیه السلام فی «یب» یعنی تهذیب فی باب الزیادات فی فقه الحج. ایشان این را دارد. بعد دارد عنه عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام فیه. یک همچین عبارتی را دارد. عنه عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام فیه، این یعنی چی؟ من حدس زدم باید این قضیه چی باشد. آن روایت یونس بن یعقوب عن عمر بن یزید البصری عن ابی عبد الله که در تهذیب نقل شده همین روایت در کافی هم نقل شده. ولی قید بصری ندارد. ایشان می‌خواهد بگوید آن عمر بن یزید که در کافی هست آن هم به قرینۀ این که اینجا بصری دارد همین عمر بن یزید بصری است. این فیه باید فی «فی» مثلاً یک همچین چیزی باشد، یعنی در کافی یک همچین، این عبارت فیه باید عبارت فی «فی»، من برگۀ که آدرس این در کافی یادداشت کرده بودم را همراهم نیامده. جلد ۴، صفحۀ ۲۴۵. همان روایتی هست که پیغمبر ۲۰ تا حج به جا آورد. حج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عشرون حجه این روایت در کافی، آن راوی کافی، اصلاً سندها عین هم است، سندها احمد بن محمد عن الحسن بن محمد، در تهذیب احمد بن محمد بن عیسی دارد، احمد بن محمد عن الحسن بن علی عن یونس بن یعقوب عن عمر بن یزید البصری در تهذیب هست ولی در کافی قید بصری را ندارد. یک روایت است با یک سند است، ایشان می‌گوید اینها یکی هستند. بعید هم نیست این که بصری این وسط اضافه شده باشد من نکتۀ خاصی به ذهنم نرسید که ببینم هیچ یک از رواتشان بصری نیستند که مثلاً ما بگوییم از آنها بگوییم سرایت کرده باشد. علی القاعده باید این بصری اصیل باشد یا لا اقل اگر هم اصیل نباشد کسانی که این را بصری دانستند خیلی از آن قدیمی‌ها باید باشند و باید معتبر باشد.

شاگرد: ؟؟؟ با سیره که

استاد: نه، می‌خواهم بگویم اینجا تحریف رخ داده در جامع الرواة. فی فی بوده. ندارد، در تهذیب این دوباره ندارد، فقط آن که هست در کافی است، فی فی باید باشد. یعنی می‌خواهد بگوید در کافی هم عمر بن. عنه‌اش به یونس بن یعقوب برمی‌گردد، یونس بن یعقوب عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام فی «فی». یعنی در کافی. باید اینجور باشد. این که من مانده بودم در تهذیب نیستش. این گفتم چه کار باید بکنیم اینها یک قدری دیروز هم گیج شده بودم اینها را باید چه کار کرد، بعد

شاگرد: رمز عرفی را «کا» نمی‌زنند؟

استاد: نه ایشان رمزش «فی» است. در همین عمر بن یزید همۀ موارد «فی» تعبیر کردند. همین فی «فی» که می‌گویند مکرر فی «فی» دارد. این است که از خودم نمی‌گویم.

شاگرد:

استاد: نه، همین عمر بن یزید بعدی هم که دارد مثلاً فی «فی» فلان. همین در موارد بعدی که هست همه فی «فی» تعبیر می‌کند. این که باید علی القاعده همین باشد. به اعتبار این که آن هم در کتاب الحج است، دیگر آدرس نداده که آن فی «فی»، یعنی در همان باب مشابه باب حج که چیز هست در همان باب، چون مضمونش هم همان مضمون است این را خواسته بگوید که همین روایت کأنّ در کافی با لفظ عمر بن یزید بدون بصری وارد شده.

یک نکتۀ دیگر این است که ما در مورد این که عمر بن یزید بصری کی است ما عرض می‌کردیم احتمال زیاد باید عمر بن یزید ضبیان باشد، به دلیل این که موسی بن عمر بن یزید صیقل به نام موسی بن عمر بن یزید بصری معرفی شده، ما عرض کردیم در رجال شیخ عمر بن یزید صیقل را هم با کوفی معرفی می‌کند، این را چه کار بکنیم؟ ظاهراً این عمر بن یزید هم بصری بوده هم کوفی بوده. و شاهدش این است که همان موسی بن عمر بن یزید که در جاهای دیگر به عنوان بصری معرفی شده یک جا به عنوان کوفی هم معرفی شده آن هم امالی کوفی هست، صفحۀ ۵۰۸، رقم ۱۱۱، مجلس ۱۸، رقم هجدهم باب.

«أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ سَهْلٍ الْعَاقُولِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ الْكُوفِيُّ الصَّيْقَلُ، قَالَ:

حَدَّثَنَا مُعَمَّرُ بْنُ خَلَّادٍ»

یک نکته‌ای اینجا بگویم، گاهی اوقات این احتمالاً بصری بوده که در کوفه ساکن بوده. کسانی که اهل کوفه بودند به ملاحظۀ اصلش به او کوفی تعبیر نمی‌کردند، بصری تعبیر می‌کردند. ولی کسانی که از غیر کوفه بودند، در کوفه بودند ساکن کوفه، کوفی تعبیر می‌کردند. این تفاوت‌های روات گاهی اوقات در این جهت هست که چگونه تعبیر می‌کنند به افراد. این یک نکته.

یک نکته‌ای هم اینجا قبل از ادامۀ بحث عرض بکنم، اتحاد صیقل و بیاع السابری را که صاحب قاموس الرجال فرموده بودند قبل از ایشان مرحوم مجلسی اوّل در روضة المتقین استظهار کرده. به احتمال زیاد ایشان از روضة المتقین گرفته چون عبارت‌هایش لحنش، یعنی لحن استدلالات اصلی‌اش همان هست و ایشان می‌گوید که عمر بن یزید صیقل و بیاع السابری یکی هستند و علی فرض التعدد منصرف به عمر بن یزید بیاع السابری است عمر بن یزید. این اصلاً هر دویش را در قاموس الرجال هست، ایشان هم همین را می‌گوید که اینها یکی هستند، بر فرض تعدد هم منصرف به عمر بن یزید بیاع السابری هست. ولی به نظر می‌رسد که به نحو کلی ما نمی‌توانیم این را استدلال کنیم، نه اصل مطلبش را که عرض کردم ظاهراً اینها دو تا هستند، و بر فرض وحدت هم نیاز دلیل داریم برای این که بگوییم منصرف هست، به طور کلی منصرف هست به عمر بن یزید بیاع السابری. در این که عمر بن یزید بیاع السابری معروف‌تر بوده، مشهورتر بوده و مهم‌تر بوده نسبت به صیقل تردیدی نیست. ولی این که همۀ روات با عمر بن یزید به یک عمر بن یزید، آن مثلاً صیقل اصلاً می‌شناختند امثال اینها، ممکن است بعضی از روات، فرض کن همین یونس بن یعقوب که آنجا داشتیم این یونس بن یعقوب هیچ جایی روایت از عمر بن یزید مطلق ندارد. مگر همین یک مورد که جای دیگر هم بصری تعبیر کرده. در یونس بن یعقوب ممکن است عمر بن یزیدش منصرف به بصری باشد. جای دیگر هم اصلاً روایت ندارد یونس بن یعقوب. حالا در مورد بعضی از روات دیگر هم ممکن است مطلب همین شکلی باشد، این است که به بحث تمییز مشترکات نیاز داریم، باید قرائن بیشتری برای این مطلب ذکر کنیم.

داشتم قرائنی که صاحب جامع الرواة ذکر کرده برای تمییز مشترکات عرض می‌کردم. رسیدیم به، ایشان ابن ابی عمیر را قرینۀ مشخصۀ بیاع السابری می‌داند. بعدش یک مطلبی دارد، ابن ابی عمیر عن ابی عبد الله صاحب السابری فی ما اعلم او غیره عن ابی عبد الله علیه السلام فی باب الشکر. ایشان تصور کرده حالا ابی عبد الله صاحب السابری همین عمر بن یزید هست. در حالی که هیچ قرینه‌ای نداریم برای این که این عمر بن یزید باشد. صاحب السابری بودن در مشایخ ابن ابی عمیر غیر از عمر. عمر بن یزید ابو عبد الله بودنش را هم من جایی ندیدم، ابو الاسود به عنوان کنیه معرفی شده که ابو عبد الله کنیه‌اش باشد، جایی ندیدم. چون همین که صاحب السابری بودن را تصور کرده که مراد همین عمر بن یزید هست. من حالا کار نکردم ولی صاحب السابری معروف‌تری در مشایخ ابن ابی عمیر که هست سلیم مولیٰ طربال است، به نظرم صاحب السابری است، سلیم طربال، یا سلمۀ طربال که آن یک قدری بحث هست که اسم درستش چی است، شما حالا می‌توانید کلمۀ عمیر را فلش یا ابی عمیر فلش السابری بزنید که موارد صاحب السابری، بیاع السابری، همۀ این موارد را برای شما می‌آورد.

شاگرد: علی بن مهزیار هم مثلا

استاد: علی بن مهزیار که این هم. افراد دیگری غیر از. ولی به نظرم همین جوری در ذهنم هست حالا من باید این را مراجعه. این را نیاز به یک مراجعۀ جدی دارد که فرصت نکردم بحث این ابی عبد الله صاحب السابری را کار کنم، ولی همینجوری در ذهنم با آن سلمه به نظرم آن کنیه‌اش ابی عبد الله هست، سلمۀ صاحب السابری، سلمۀ مولی طربال و امثال اینها، در ذهنم آن با ابی عبد الله کنیه‌اش است. حالا به هر حال این که اصلاً مربوط به عمر بن یزید باشد مربوط نیست. عرض کردم ایشان قرائن ولو به قرائن ضعیف هم اعتنا می‌کند، اینجور نیست، آقای خویی می‌فرمایند معلوم نیست که به جهت. جهتش مشخص است، ولی ممکن است جهت ضعیف باشد، غیر قابل اعتماد باشد آن یک حرف دیگر است.

شاگرد: خود ابن ابی عمیر هم مشخص نیست؟

استاد: عرض کردم، ایشان گفته که چون در فقیه، در عمر بن یزید که در فقیه هست مراد بیاع السابری است، به قرینۀ این که دو تا طریقش مربوط به، یک طریق و به نظر ما دو طریقش مربوط به بیاع السابری است، آن طریق اوّلش هم که ابن ابی عمیر و صفوان هست قرینه می‌شود برای چیز. و همین ابن ابی عمیرش هم ممکن است مناقشه بشود که چون با تعبیر ابن ابی عمیر از صیقل نشده، با تعبیر محمد بن زیاد نقل شده و همین هم ممکن است بگوییم اشکال دارد و مجرد این که راوی از صیقل با تعبیر محمد بن زیاد واقفه هستند و اینها ما آن قرینه‌ای که دیروز می‌خواستیم ذکر بکنیم، عرض کردم آن هم قرینۀ خیلی محکمی نیست. ولی به هر حال ایشان تصورش این هست که ابن ابی عمیر که از عمر بن یزید نقل می‌کند مراد بیاع السابری است.

شاگرد: زکریا صاحب السابری هم داریم.

استاد: زکریا صاحب السابری بله. آن سُلیم یا سَلم بیاع السابری هم به نظرم ابن ابی عمیر

شاگرد: آن هم بیشتر از فقیه

استاد: از همه بیشتر همان است. یعنی آن که بیشتر از همه من همینجوری در ذهنم هست و ابی عبد الله هم دارد. آنجا بعضی جاها ابی عبد الله سرّا یا مولی طربال اینکه در ذهنم همینجوری در ذهنم هست که ابی عبد الله صاحب السابری باید همان سلمه مولی طربال یا سلیمان یا سلم. آن که اسم صحیحش کدام است یکی از اینها محرف دیگری است. سلیمان مولی طربال دارد، سلمه دارد، سلیم دارد، اینها عبارت‌هایش در نگارش شبیه هم نوشته می‌شوند. در ذهنم هست ابی عبد الله فرّاء است چی است اسمش آن هم دارد.

به هر حال ابی عبد الله صاحب السابری ظاهراً اصلاً عمر بن یزید نیست. ما هیچ شاهدی بر این که عمر بن یزید کنیۀ ابو عبد الله دارد نداریم. صاحب السابری بودن هم که افراد زیادی هستند که صاحب السابری هستند.

شاگرد: عنوان صاحب بیاع و حالا بعضی جاها سابری خالی هست. این قرینه نیست که سه تا عنوان گذاشتند که اینها را از هم جدا کنند؟

استاد: نه بیاع السابری خیلی به کار نرفته، حجمش زیاد نیست. آن که گفتید بگذارید من این نکته را عرض بکنم. در منابع شیعه ما عمر بن یزید همین دو نفری بود که من ذکر کردم. ولی در منابع اهل تسنن عمر بن یزیدهای دیگری هم وجود دارند که به خصوص بعضی‌هایشان دقیقاً در طبقۀ همین عمر بن یزید ما هستند از جهت طبقه. آن عمر بن یزید همدانی، عمر بن یزید بن ابی العُرِیف است نمی‌دانم ابی العَریف است، الهمدانی الکوفی مات فی ولایة ابی جعفر. ابی جعفر که می‌گویند مراد ابی جعفر منصور است. ابی جعفر منصور امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام این دو تا معاصر ولایت ابی جعفر منصور بودند. این دقیقاً طبقه‌اش با عمر بن یزید بیاع السابری تطریق می‌کند. کوفی هم هست. ممکن است مثلاً بیاع السابری را بعضی‌ها به کار بردند به جهت مثلاً تمییز از این شخص باشد.

شاگرد: شیعه است؟

استاد: نه شیعه نیست. یعنی هیچ قرینه‌ای بر تشیعش نیست، در اسناد ما هم وارد نشده. در سنی‌ها چند تا عمر بن یزید نقل شده. یکی عمر بن یزید صحابی هست. عمر بن یزید کعبی خذاعی. در کتب صحابه اسمش وجود دارد، اسد الغابة، اینها مراجعه کنید هست. در تاریخ اسلام ذهبی چهار تا عمر بن یزید معرفی می‌کند که طبقه‌هایشان هم مختلف هستند. دو تایشان با این عمر بن یزیدهای ما طبقه‌شان همخوانی دارد. یکی عمر بن یزید نصری که می‌گوید دمشقیٌّ در متوفیان ۱۴۱ تا ۱۵۰ ذکر کرده. تاریخ اسلام ذهبی، جلد ۳، صفحۀ ۹۳۶. این نصری گاهی اوقات به بصری هم تحریف شده. سنی‌ها یک نصری دارند که همین شامی دمشقی هست. یک بصری دارند، بصری متأخر است عصرش، که حالا آن بصری را می‌خوانم. یعنی دو تا بصری دارند. هر دو بصری‌ها هم متأخر هستند. این یک.

عمر بن یزید ابو حفص الازدی قاضی المدائن هم جزء متوفیات ۱۷۱ تا ۱۸۰ آن هم با این عمر بن یزید ما، طبقۀ عمر بن یزید ما بین این دو تاست. علی القاعده مثلاً آدم همینجوری طبقه‌اش را می‌خواهد در نظر بگیرد تصور می‌کند مثلاً متوفای حدود ۱۶۰ است. یک مدتی از اوائل زمان امام کاظم علیه السلام را درک کرده. عمر بن یزید یک روایتی هست که آن روایت حالا بعداً عرض می‌کنم که به چه دلیل مربوط به عمر بن یزید بیاع السابری هست. عمر بن یزید می‌آید از امام علیه السلام سؤال می‌کند که نمی‌دانم پدرم من را عقیقه کرده یا عقیقه نکرده. بعد استدلال این که چرا این هم مراد عمر بن یزید بیاع السابری است توضیح می‌دهم.

«عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنِّي وَ اللَّهِ مَا أَدْرِي كَانَ أَبِي عَقَّ عَنِّي أَمْ لَا قَالَ فَأَمَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَعَقَقْتُ عَنْ نَفْسِي وَ أَنَا شَيْخٌ»

کافی، جلد ۶، صفحۀ ۲۵، رقم ۳.

در زمان امام کاظم علیه السلام در حالی که شیخ بوده، شیخ حدود ۵۰، ۵۵ همچین سن‌هایی را شیخ می‌گویند. حداقل باید ۵۵ سال داشته باشد. حالا فرض کنید ۵۰ سال هم در نظر بگیریم، این قصه سال ۱۴۵ هم باشد متولد حدوداً می‌شود ۹۵. یک عمر بن یزید راوی از امام باقر هم داریم. ظاهراً همین عمر بن یزید بیاع السابری است، اواخر زمان امام باقر هم درک کرده. ولی چون کم بوده روایتش از امام باقر علیه السلام دیگر نجاشی متوجه این نشده. ظاهراً اواخر زمان امام باقر را درک کرده ولی عمدتان زمان امام صادق هست و امام کاظم علیه السلام. علی القاعده مثلاً فرض کنید ۹۵ ما در نظر بگیریم، یک چیزی حدود، نوعاً حالا ۹۰، یا ۹۵، ۹۰ در نظر بگیریم، سن‌های متعارف آن زمان‌ها یک چیزی حدود ۶۰ و۷۰ است، حالا ۷۰ هم در نظر بگیریم، سال طبیعی وفاتش تقریبی در نظر بگیریم حدود ۱۶۰ می‌شود در نظر گرفت. عرض کردم بین این دو تا عمر بن یزید سنی، بین این دو تا هست. آنها یکی‌شان وفاتشان ۱۴۱ تا ۱۵۰ است، یکی‌شان وفاتش ۱۷۱ تا ۱۸۰ است. این وفاتش باید از ۱۵۱ تا ۱۶۰ باشد، این حدودها، بین این دو تا. آن عمر بن یزید نصری تاریخ اسلام ذهبی، جلد ۳، صفحۀ ۹۳۶ است. عمر بن یزید ابو حفص الازدی قاض المدائن، جلد ۴، صفحۀ ۷۰۰ است. عمر بن یزید الرّفا الشبیانی البصری، وفاتش را در سال ۲۱۱ تا ۲۲۰ ذکر کرده، جلد ۵، صفحۀ ۴۱۱ هست. یک عمر بن یزید سیاری ابو حفص البصری الصفار هست که وفاتش بین ۲۴۱ تا ۲۵۰ ذکر کرده، نزیل السقر، جلد ۵، صفحۀ ۱۱۹۳. آن عمر بن یزیدهایی که از جهت طبقه با عمر بن یزیدهای ما طبقه‌شان هست این سه نفر هستند، عمر بن یزید نصری شامی دمشقی، عمر بن یزید ابو حفص ازدی و از این دو تا نزدیک‌تر از جهت طبق عمر بن یزید بن ابی العریف الهمدانی الکوفی که مات فی ولایة ابی جعفر در موردش گفته شده.

ولی نه عمر بن یزیدهای بیاع السابری یا صیقل در منابع عامه من پیدا کردم یک قرینه‌ای که بتوانیم با آن تطبیق بدهیم. نه عمر بن یزیدهایی که عامه هستند در مصادر شیعه. ظاهراً اینها کاملاً جدا بودند، به همدیگر هیچ ارتباطی نداشتند.

داشتیم جامع الرواة را ادامه می‌دادیم. عمر بن یزید.

بعدی‌اش دارد الحسن بن عطیة عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام فی باب الطلا فی کتاب الاشربة. بعد عنه عنه، یعنی حسن بن عطیة عن عمر بن یزید قال کنت انا و عمر، یعنی حسن بن عطیه می‌گوید من و عمر بالمدینة بودیم. فباع عمر جراباً هرویا.

یک روایتی نقل می‌کند که عمر یک جراب هروی را فروخت. هروی پارچه‌های مربوط به هرات بوده. بایع الهروی، صاحب الهروی، امثال اینهایی که می‌گویند مربوط به کسانی هستند که پارچه‌های هروی می‌فروختند. این همین بیاع السابری که اینها پارچه فروش هستند با آنها تناسب دارد. این است که به قرینۀ این روایتی که درش فروشندگی، پارچه فروشی عمر را ذکر کرده این قرینه قرار داده برای این که مرادش بیاع السابری است. قرینۀ خوبی هم هست. پس بنابراین حسن بن عطیه هم یکی از روات عمر بن یزید بیاع السابری می‌شود. بعد یک روایتی همین حسن بن عطیه از عمر بن یزید نقل کرده، همین روایت را حماد بن عثمان هم از عمر بن یزید نقل کرده است.

روایتی هست که ایشان اشاره کرده حماد بن عثمان، یک روایتی که حسن بن عطیة از عمر بن یزید در باب بیع الواحد بالاثنین آورده، این روایت هم از حسن بن عطیة از عمر بن یزید نقل می‌کند، هم حماد بن عثمان از عمر بن یزید نقل می‌کند. این را قرینه قرار داده برای این که مراد از عمر بن یزید در روایت‌های حماد بن عثمان عمر بن یزید بیاع السابری است. بعد روایت‌هایی که حماد بن عثمان از عمر بن یزید هست را آدرس داده. عنه عنه عن ابی الحسن عنه عنه عن ابی عبد الله همینجور. تا بعد یک جا جمیل بن صالح و حماد بن عثمان عن عمر بن یزید هست. به قرینۀ حماد بن عثمان جمیل بن صالح هم می‌شود راوی بیاع السابری.

روایت بعدی‌اش این هست حماد بن عیسی عن عمر بن یزید عن ابی الحسن علیه السلام. ابی الحسن مراد امام کاظم هست. بیاع السابری جزء راوی‌های امام کاظم شمرده شده از اصحاب امام کاظم ولی صیقل شمرده نشده. این است که این را قرینه قرار داده که حماد بن عیسی هم جز روات عمر بن یزید بیاع السابری است. آن روایت‌هایی که از امام باقر هست که ظاهراً هست حماد بن عیسی راوی‌اش است. حماد بن عیسی عن عمر بن یزید قال قال ابو جعفر علیه السلام در بصائر الدرجات آنجور که در ذهنم هست، اگر ذهنم خطا نکند. بنابراین باز درست است حماد بن عیسی هم قرینه‌ای هست بر عمر. یک نکته اینجا من عرض بکنم، از روایت کسانی، اصحاب امام صادق از عمر بن یزید، ببینید خیلی از اینهایی که هستند خودشان اصحاب امام صادق هستند، حسن بن عطیة، حماد بن عثمان، جمیل بن صالح، و اینها از اصحاب امام صادق هستند. خود اینها قرینه است برای این که عمر بن یزید از کبار اصحاب امام صادق هست. حالا اینها نمی‌دانم حماد بن عثمان و حماد بن عیسی را تصریح کردند از صغار اصحاب ابی عبد الله. ولی عبد الله بن سنان، حالا عبد الله بن سنان را بعداً عرض می‌کنم که چرا عبد الله بن سنان جزء قرائن عمر بن یزید بیاع السابری است. عبد الله بن سنان هم ظاهراً جزء قرائن عمر بن یزید بیاع السابری هست و آنها هم همۀ اینها مؤید هست که عمر بن یزید جزء اصحاب کبار اصحاب امام صادق علیه السلام بوده که مؤید همین هست که زمان امام باقر علیه السلام را هم درک کرده باشد.

شاگرد: با این حال از امام کاظم هم روایت دارد.

استاد: بله، زمان امام کاظم را هم درک کرده. خیلی معمر هم لازم نیست باشد. فرض کنید متولد ۹۰ در نظر بگیریم، موقع وفات امام باقر علیه السلام ۲۴ ساله می‌شود، ۲۴ ساله که مشکلی ندارد. ۱۶۰ هم از دنیا رفته باشد از ۹۰ تا ۱۶۰، ۷۰ سال می‌شود، خیلی معمری آنچنانی نیاز ندارد. هم روایتش از امام کاظم کم است، هم روایت از امام باقر علیه السلام کم است. راوی اصلی در دورۀ امام صادق علیه السلام هست و یک مقداری زمان امام کاظم. البته این کبار اصحاب امام صادق هم که می‌گویم نه مثل زراره و محمد بن مسلم اینها. زراره و محمد بن مسلم کسانی هستند که اصلاً طبقۀ اصلی‌شان زمان امام باقر علیه السلام هست. دیگر آخرهای زمان امام صادق علیه السلام اینها از دنیا رفتند. حالا به تناسب اینجا من یک بحث جانبی هست، این را چون دیدم بعضی‌ها سؤال می‌کنند به تناسب عرض بکنم. یک کسی سؤال می‌کرد که این روایت‌هایی که از پیغمبر در تصریح به نام ائمه وارد شده این روایت‌ها چجوری با این نقل معروفی که زراره بعد از امام صادق علیه السلام، بعد از وفات امام صادق فرزندش عبید را به مدینه فرستاد، برای این که در مورد امام تحقیق کند بعد مرگش که رسید هنوز عبید برنگشته بود، قرآن را روی سینه‌اش گذاشت گفتش که هر کسی که این کتاب امامت او را اثبات کند من به امامت او معتقد هستم. یعنی می‌شود زراره این روایت‌ها را ندانسته باشد؟ و کسی که. این روایت‌ها روایت‌های پنهانی بوده، روایت‌های آشکار به آن معنا نبوده، ولی بالأخره زراره باید آن را دانسته باشد، چون از اصحاب خاص امام صادق هست. زراره کسی هست که امام علیه السلام کتاب الجامعة را به او نشان می‌دهد. یعنی کسی هست اینجور نیست که از اسرار امام علیه السلام در اختیارش نگذارد. این مطلب متأسفانه بعضی از این روشنفکرها این مطالب را دامن می‌زنند، در حالی که این مطلب بحثش خیلی قدیمی بوده. از همان زمان ائمه علیهم السلام مطرح بوده، از همان موقع‌ها هم سؤال کردند، همان موقع هم جوابش را دادند. من تعجب می‌کنم بعضی‌ها چطور بدون دقت اینها را پخش می‌کنند. از امام رضا روایت صحیح السند در کمال الدین هست. این جای دور دستی هم نیست. در کمال الدین صدوق هست می‌گوید هل یعرف زرارة حق ابیک. این روایتی هست با این سند که صحیح السند است،

«أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ»

ابراهیم بن محمد همدانی از وکلای امام رضا بوده. اصلاً همین در کمال الدین هم ببینید، سؤال این است که چطور زرارة پسرش را فرستاد.

«قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي‏ عَنْ‏ زُرَارَةَ هَلْ كَانَ يَعْرِفُ حَقَّ أَبِيكَ علیه السلام فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ لَهُ فَلِمَ بَعَثَ ابْنَهُ عُبَيْداً لِيَتَعَرَّفَ الْخَبَرَ إِلَى مَنْ أَوْصَى الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقَالَ إِنَّ زُرَارَةَ كَانَ يَعْرِفُ أَمْرَ أَبِي علیه السلام وَ نَصَّ أَبِيهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّمَا بَعَثَ ابْنَهُ لِيَتَعَرَّفَ مِنْ أَبِي علیه السلام هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَرْفَعَ التَّقِيَّةَ فِي إِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ نَصِّ أَبِيهِ عَلَيْهِ»

خیلی وقت‌ها این که تصریح به امامت می‌کردند می‌گفتند اینها را پخش نکنید. در روایت هست در بحث امامت می‌گوید اینها جزء اسرار است، شما در کوچه و بازار اینها را مطرح می‌کنید. عین همین تعبیر هم هست که در کوچه و بازار اینها را پخش می‌کنید. اینها جزء اسرار است. چون زراره امام صادق علیه السلام به امامت امام کاظم او را آگاه کرده بوده ولی این را جزء اسرار می‌دانسته، تقیه، حق نداشت، خودش را محق نمی‌دانسته که اینها را پخش کند.

«هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَرْفَعَ التَّقِيَّةَ فِي إِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ نَصِّ أَبِيهِ عَلَيْهِ وَ أَنَّهُ لَمَّا أَبْطَأَ عَنْهُ ابْنُهُ طُولِبَ بِإِظْهَارِ قَوْلِهِ فِي أَبِي علیه السلام»

مستقیماً هم قرآن را نگذاشت. بالأخره شما نظرت را بده. در مورد امام کاظم علیه السلام عقیده‌ات چی است، وقتی مجبورش کردند که اظهار عقیده کند.

«فَلَمْ يُحِبَّ أَنْ يُقْدِمَ عَلَى ذَلِكَ دُونَ أَمْرِهِ»

نمی‌خواست بدون اجازه از امام کاظم علیه السلام نص امام صادق بر امام کاظم را افشاء کند.

«فَرَفَعَ الْمُصْحَفَ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ إِمَامِي مَنْ أَثْبَتَ هَذَا الْمُصْحَفُ إِمَامَتَهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام ..»

ایشان می‌گوید این بحثی است که زیدیه همان موقع اشکال می‌کردند همان موقع هم جواب‌هایش آمده. بحث تازه‌ای نیست، بحث خیلی قدیمی، می‌گویم زمان امام رضا مطرح بوده. زیدیه خیلی با امامیه درگیر بودند و جزء درگیری‌های شدیدی که ما داشتیم چند تا فرقه هستند با امامیه اثنی عشریه خیلی درگیر هستند، واقفیه است، زیدیه است، و اینها، درگیری شدیدشان باعث شده بوده که در روایت هست الزیدیة و الواقفة و النصاب بمنزلة سواء. چون اینها در واقع افرادی بودند که دقیقاً با امام عصر برخورد داشتند، یک جبهۀ مقاومتی را تشکیل داده بودند.

زراره طبقه‌اش اینجوری است که اوائل زمان امام کاظم علیه السلام از دنیا رفته. آن اوائل هنوز عبید برنگشته از دنیا رفته. بعضی‌ها ۱۵۰ می‌گویند، شاید هم زودتر از ۱۵۰ باشد. وفات امام صادق ۱۴۸ است، احتمالاً به نظرم ۱۴۹ از دنیا رفته باشد، دیگر نرسیده باشد.

بعلی ای تقدیر عمر بن یزید اینجور نیست، عمر بن یزید شبیه سماعة است تا حدودی.

شاگرد: ۱۵۰ نیست؟

استاد: عرض کردم ۱۵۰ گفتند. ولی حدس می‌زنم باید ۱۴۹ باشد، با این که عبید برنگشته و اینها، این که تا ۱۵۰ برنگشته باشد.

شاگرد: فطحیة؟

استاد: حالا البته ممکن است این داستان‌ها بعد از جریان فطحیه باشد. چون در دورۀ فطحی که ۶ ماه عبد الله افطح بوده اینها مأمور بودند.

شاگرد: ۷۰ یا یک ماه است

استاد: ۷۱ روز. ۷۰ روز. بالأخره دورۀ کوتاهی است. به هر حال من وفات امام کاظم علیه السلام را تاریخ، البته معروف ۲۵ شوال الآن می‌گیرند ولی تاریخ دقیقش در منابع قدیمی نیست. روی یک سری محاسبات ۲۵ شوال استخراج شده. غرضم این هست که عمر بن یزید جزء کبار اصحاب امام صادق هست، ولی کباری که اصالتاً جزء اصحاب امام باقر باشند مثل زراره و ابو بصیر و اینها نیست، مثل سماعة است تا حدودی. سماعة هم مثل همین عمر بن یزید. طبقه‌هایشان جوری هست که اصل روایتشان از امام صادق علیه السلام هست، از امام باقر و امام کاظم علیه السلام هم یک مقداری مثلاً روایت کردند. یک چیزی حدود ۱۵۵، ۱۶۰، این حدودها آدم وفاتش را می‌تواند حدس بزند.

نفر بعدی که ایشان چیز می‌کند علی بن ایوب است. علی بن ایوب از عمر بن یزید با قید بیاع السابری مصرحا نقل کرده. هم در کتب اربعه هست هم در غیر کتب اربعه. یک سری چیزها هست بعداً علی بن ایوب عنه عن ابی عبد الله علیه السلام محمد بن عمر بن یزید عن ابیه محمد بن عمر بن یزید، پسر عمر بن یزید بیاع السابری است که با قید بیاع السابری در غیبت نغمانی در ۲۶۶ رقم ۳۳ و ۲۷۸ رقم ۶۲ و رجال نجاشی، ۳۶۴، رقم ۹۸۱ ازش نقل شده. آن واضح است.

بعدی‌اش عمر بن علی عنه عن عمه، که همین محمد بن عمر بن. این بیاع السابری هم دارد، باب زیارة ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام تهذیب با قید بیاع السابری دارد. یک مورد دیگر دارد می‌گوید عنه عن احمد بن حسین فی باب ضروب النکاح. فی باب ضروب النکاح روایتش این هست، تهذیب، جلد ۷، صفحۀ ۲۴۱، رقم ۱۰۵۱. محمد بن احمد بن یحیی عن احمد بن حسین عن عمر بن یزید بیاع السابری عن ابی عبد الله حفص الجوهری عن الحسن بن زید قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل علیه عبد الملک بن جریح، اینجا به نظرم، ولی جریج درست است، المکی، که چیز معروف عامه است. و بحث متعه و امثال اینها را داشته. این عبد الملک بن جریج از کسانی بوده که اهل متعه بوده علما و عملاً و از عالم‌های برجستۀ اهل تسنن هست. در مورد این که تعداد زن‌هایی که متعه کرده چقدر هست در کتاب‌های عامه در موردش هست. و از فقهای بزرگ، محدثین بزرگ عامه هم هست که خیلی معروف هست. این است که امام علیه السلام دارد بعضی افراد در متعه سؤال می‌کردند، به این ارجاع می‌دادند می‌گفتند فان عنده علم.

این روایت

شاگرد: قبلی عمر بن علی عنه عمه، همان عمر بن یزید بیاع السابری است

استاد: آن عبارتش چی است؟ در باب زیارت ابی محمد الحسن بن علی.

شاگرد: آن در کامل الزیارات است.

استاد: در تهذیب التهذیب هم هست.

شاگرد: عمر بن علی عن عمه عمر بن یزید عمه. در کامل الزیارات عن عمر بن علی عن عمه عن عمر بن یزید. یک عن اضافه دارد.

استاد: نه باید همان تهذیب درست باشد. عمر بن علی بن یزید، عمّش می‌شود عمر بن یزید دیگر.

شاگرد: در مزار مفید هم عمر بن علی عن عمه عن عمر بن یزید

استاد: علی القاعده، حالا من این را، اینجا همین عمر بن علی عنه عمه عمر بن یزید بیاع السابری. عنه را تصحیح کرده که با عبارت عمه عمر بن یزید بیاع السابری تعبیر کرده. در نسخه‌ای که ایشان هم داشته مثل نسخۀ چاپی هست که عن نداشته. آن الآن عمر بن علی را حالا به چه شکل. حالا آن شاید یک قدری بحث‌های سندی داشته باشد بماند.

این تهذیب، جلد ۷، صفحۀ ۲۴۱، رقم ۱۰۵۱ محمد بن احمد بن یحیی عن احمد بن حسین عن عمر بن یزید بیاع السابری این عن این وسط تحریف بن باید باشد. اینجا ببینیم عمر بن یزید بیاع السابری با دو واسطه از امام صادق دارد روایت می‌کند. آدم همین که دو واسطه ببیند باید برایش سؤال بشود که واقعاً می‌شود با دو واسطه. از آن طرف محمد بن احمد بن یحیی صاحب نوادر الحکمة با یک واسطه از عمر بن یزید بیاع السابری روایت کند. اینها یک مقداری آدم ببیند. این این است، محمد بن احمد بن یحیی عن احمد بن حسین بن عمر بن یزید بیاع السابری. این اسم عمر بن یزید بیاع السابری چون معروف بوده ناسخ عمر بن یزید بیاع السابری را که دیده «بن» قبلش را «عن» خوانده. ذهن خیلی وقت‌ها اینجوری است. یک نام که معروف می‌شود باعث می‌شود که تحریفات رخ بدهد. یک نکتۀ دیگر هم وجود دارد. ببینید نوعاً، اکثراً، روات ما نام و نام پدرشان هست، این که ۴ تا اسم در عنوانش باشد خیلی نادر هست. این است که ۴ اسمی‌ها خیلی وقت‌ها به دو تا دو اسمی تبدیل می‌شوند، از باب قاعدۀ تبدیل نامأنوس به مأنوس. یک قانون مهم در بحث تحریفات تبدیل نامأنوس به مأنوس است. اینجا ابی عبد الله، احمد بن حسین بن عمر بن یزید بیاع السابری بوده که این احمد بن حسین بن عمر بن یزید راوی‌اش اصلاً در فهرست شیخ همین محمد بن احمد بن یحیی است. و در رجال نجاشی هم ترجمه کرده به عنوان احمد بن حسین بن عمر بن یزید الصیقل البته. که من یک قدری برایم تردید دارم که واقعاً این احمد بن حسین بن عمر بن یزید الصیقل درست باشد اصلاً، قبلاً هم اشاره کردم. یک جای دیگری احمد بن حسین بن عمر بن یزید با قید صیقل ذکر نشده.

شاگرد: در ملاذ الاخیار می‌فرماید و فی بعض النسخ عن حسین عمر بن یزید و هو ظاهر

استاد: هو ظاهر بسیار خب آن هم، باید همین باشد. آن نسخه بوده یا استظهار بوده، علی ای تقدیر باید همین احمد بن حسین بن بن عمر بن یزید بیاع السابری باشد که ربطی به بحث ما ندارد. حالا یک سری دیگری، یکی دو تا دیگر مانده سریع این را تمامش بکنم که این بحث را تمام شده باشد. بعدش ابراهیم بن ابی الولاد عن عمر بن یزید عن ابی ابراهیم هست که به اعتبار امام کاظم علیه السلام عمر بن یزید بر بیاع السابری تطبیق شده، بعدش هم هشام بن سالم عن عمر بن یزید عن ابی الحسن هست که آن هم با اعتبار ابی الحسن که امام کاظم علیه السلام هست تطبیق شده. بعد محمد بن عمر بن یزید عن محمد بن عذافر عن عمر بن یزید هست. آن که مشخص است که مراد بیاع السابری است، آدرس‌های مکرر دارد. یک نفر آخری هم دارد، حفص بن عمر بیاع السابری عن ابیه عن ابی بصیر. ایشان چون یک بیاع السابری اینجا دیده گفته بابایش هم همین عمر بن یزید بیاع السابری است، تطبیق کرده. در حالی که عمر نام‌هایی که راوی از ابی بصیر هستند چند نفر هستند که راوی از ابی بصیر هستند به نام عمر و این که کدامشان هم. من احتمال زیاد می‌دهم که حفص بن عمر بن سالم باشد بیاع السابری. عمر بن سالم بیاع السابری داریم و این ابیه‌اش هم عمر بن سالم بیاع السابری باشد. این اجمال قضیه. حالا این بحث تمام. ما فقط می‌ماند عبارت جامع الرواة. حالا عمدۀ قضیه روایت خودمان است که راوی درست هست. راوی درست آیا قرینه داریم برای این که تمییز مشترکات بکنیم؟ یا قرینه نداریم؟ این می‌ماند فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان